

عهدنامه پاریس

آخرین بار در سال‌های سلطنت ناصرالدین‌شاه بود که به هرات لشکر کشیدند...



آخرین بار در سال‌های سلطنت ناصرالدین‌شاه بود که به هرات لشکر کشیدند و بعد با واکنش نظامی انگلیسی‌ها - که جدایی افغانستان از ایران را به نفع خودشان و برای استعمار هند ضروری می‌دیدند - مواجه شدند. چون قاجارها ضعیف بودند، شکست خوردند و بعد از یک دوره کوتاه تیرگی روابط با انگلیسی‌ها، پای معاهده‌ای را امضا کردند که ما آن را به نام عهدنامه پاریس می‌شناسیم.

به گزارش ایسنا، روزنامه اعتماد نوشت: «تقریباً سراسر کشوری که امروزه افغانستان خوانده می‌شود از دوره صفوی تا زمان نادرشاه افشار بخشی از قلمرو پادشاهی ایران بود. فارغ از این که امروزه در کتاب‌های تاریخ کشورهای همسایه ما چه می‌نویسند، آن زمان پیوند افغانستان به خاک اصلی ایران واقعیتی بدیهی بود. مثلاً یکی از بزرگ‌ترین شاهان ما در دوره اسلامی، یعنی شاه عباس اول در هرات به دنیا آمد. اما بعد از قتل نادرشاه، پادشاهی افشار هم سقوط کرد و ایران در آشوب و جنگ داخلی فروغلتید. کشور ما چند پاره شد و خان‌های افغان هم - مثل بسیاری از خان‌های ایران - به فکر کسب قدرت بیشتر و خودمختاری افتادند. بعد هم نه قدرت کریم خان زند به آن سرزمین گسترش یافت و نه آقامحمدخان فرصت تسلط بر آن نواحی را پیدا کرد. اما دولت مرکزی ایران هیچ وقت - حتی در اوج ضعف و بحران - از ادعای حاکمیت بر افغانستان دست نکشید و همیشه این ناحیه را بخشی از قلمرو سنتی خودش می‌دانست. حتی قاجارها هم که معمولاً میان ما ایرانیان به سستی و بی‌ارادگی شناخته می‌شوند چند بار برای تسلط دوباره بر افغانستان تلاش کردند و حتی خطر جنگ آزمایشی با انگلیسی‌ها را نیز به جان خریدند (این سستی و وادادگی منسوب به قاجارها کاملاً نادرست نیست؛ هر چند همه واقعیت را هم توضیح نمی‌دهد). اما در تحقق آن چه برایش می‌کوشیدند موفق نشدند.

آخرین بار در سال‌های سلطنت ناصرالدین‌شاه بود که به هرات لشکر کشیدند و بعد با واکنش نظامی انگلیسی‌ها - که جدایی افغانستان از ایران را به نفع خودشان و برای استعمار هند ضروری می‌دیدند - مواجه شدند. چون قاجارها ضعیف بودند، شکست خوردند و بعد از یک دوره کوتاه تیرگی روابط با انگلیسی‌ها، پای معاهده‌ای را امضا کردند که ما آن را به نام عهدنامه پاریس می‌شناسیم. امضای این معاهده در مطبوعات آن سوی دنیا هم سروصدا کرد. مثلاً نشریه ویکلی نشنال اینتلیجنسر سال ۱۸۵۷ در چنین روزی نوشت: «متن عهدنامه صلح میان انگلستان و ایران انتشار یافته است. شاه ایران استقلال هرات و سراسر افغانستان را به رسمیت می‌شناسد و هیچگاه نسبت به آزادی آن استان‌ها مداخله نخواهد داشت و در صورت بروز اختلاف میان دولت ایران و سرزمین‌های هرات و افغانستان، حل و فصل آن باید به دولت بریتانیا ارجاع داده شود.»

یا چند روز قبل از آن، کارل مارکس در نیویورک دیلی تریبون نوشته بود: «در بند ششم قید شده است که ایران موافقت می‌کند از همه ادعاهای حاکمیت خود بر قلمرو شهر هرات و نواحی افغانستان دست کشیده و از هرگونه مداخله در امور داخلی افغانستان خودداری نماید. ایران باید استقلال هرات و سراسر افغانستان را به رسمیت بشناسد و هیچگاه مداخله‌ای در خودمختاری استان‌های آنجا نداشته باشد... دولت بریتانیا به سهم خود تعهد می‌کند که همواره از اعمال نفوذ خود در استان‌های افغانستان خودداری کند تا موجبات تیرگی از سوی فرام‌نیامده، به شکلی شرافتمندانه و از روی عدل و انصاف تلاش شایسته خود را برای حل و فصل اختلافات به کار گیرد. حال اگر کاغذبازی‌های تشریفاتی این فقره را کنار بگذاریم، تنها چیزی که باقی می‌ماند، اقرارنامه ایران به استقلال هرات است... در واقع طبق این مندرجات، دولت بریتانیا در مقام میانجی میان ایران و افغانستان در نظر گرفته شده و حق ادامه آن، نه از برای مُحق بودن بلکه از جهت زورمندی است.»